

میلعلما وه

ی رهاظ تانايرج و تافلاتخا تقيقده به جوت

تافلاتخا رد کلاس فيلکت و

7 سلج 1417 لاسه بنش جنپ ي اهيش

تانايد

ي نار هط ي نيسد ن سحمدحمه ديسد جاد الله تيا

هرسد الله سدق

مِجْرَلَا نِ اطِيشْلا نِمَ لِلّٰهٖ اَبْدُوْعا
 مِجْرَلَا نِ مَحْرَلَا اللّٰه مِسْبِ
 اِىْ اَعْمَلَسْلا وَ اُقْلَاصْلا وَ نِ مِلْعَلَا بَرِّ لِلّٰه دُمَحْلا
 اَنْبِيْدَ وَ اَنْدِيْسِ
 دِمَحْمُ اِىْ فَطْصُمْلَا مِسَاقْلَا اِىْ بَا
 نِ مِوَصَعْمَلَا نِ يِرْهَاطْلَا نِ يَبِيْطْلَا اِىْ اَعْمَلَا وَ
 نِ مِرْكَمْلَا
 مِوِيْ اِىْ لَا نِ لَا نِ مِ نِ يِعْمَجَا مِهْنَادَعَا اِىْ اَعْمَلَا وَ
 نِ يِدْلَا

تَقِيْقِدْ ، رَمَا رِهاظ و رِيْبَعْتَرْد فَلَاطْخَا اَهْ عَزْذَا اِىْ رَايْسِبِ

:تفگی کی :تسا ای یاجب ای لیخ و فور عمل ثم
 بَدَعْنَمَ» :تفگی کی ن آ «م هاوخی م روگنا ن م»
 ای موزوا ن م» :تفگی کی ن آ «م هاوخی م
 اب دعب! میرادن ارهاظ؟ اجنیا میرادن کرت «م هاوخی
 دیاب امتد ، هن» :تفگی م ن آ ؛ دندرکی م اوعد م
 دیابند بَدَع ، هن :تفگی م [ی رگید] «. دشاب بَدَع
 طقف ؛ درادن هدیاف بَدَع و دشاب روگنا دیاب ؛ دشاب
 ! دینکی م هابتشا ود ره» :تفگی م ن آ «! روگنا
 فَلَاطْخَا نِ اِ بَا بَا «.تسا تسرد موزوا اَلَا صَا
 .دندیمهفی مزار مهن ابز هک دوب نیا یارب اهنیا
 نوچ ؛ رگید تسا نیمه یارب تافلانتخا نیا هم
 رگا ! دندزی م مرس رب ، دندیمهفی مزار مهن ابز
 نایم زافلانتخا نیا ، میدیمهفی مزار مهن ابز
 .دشی م هتشارب

دراد همادا ای تقواتل ناسم و ایاضق نیا تقون آ

هک ی لیلد ای، دنمهفب دوخهبدوخ ار مه ن ابز ای هک
 ی لیلد رگا و . دننک ادیپ دمهی م ار هس ره ن ابز
 ار اهنأ دارم نوچ، دمهب ار هس ره ن ابز و دیاید
 رد تقونأ، دمهی م ار اهنأ روظنم و دنادی م
 . دراد ی روظنم هچ وا هک دوشی م هجوتم اجنیا
 نایم زا فلاتخا، درک نایب ار روظنم ی تقو
 . دوشی م هتشادرب

و همأ ی هاگآ ی گنوگچ رد ی نفی ثحب تاناوید ن ابز زا ی هلاءایلوا

هک تاناوید ن ابز تفرعم رد تسه ی ثحب کی
 س و فن رب فارشا هک ی ای لو ای م لاسلامهیلع ماما
 هجوتم و دمهی م ار تاناوید ن ابز، دشاب هتشاد
 هچ، دیوگی م ی حییست هچ ن لا نیا هک دوشی م
 رد ام! تسیچ شتساوخرد، دندی م ی فرح
 زا م لاسلامهیلع همأ هک میراد دایز مه تاپاور
 ؛دمآی م ی اهدنرد ن اوید و دندرکی م روبع ی یاج
 تارضد اب و دمآی م ی گرگ، دمآی م ی ریش
 اهنأ اب مه ترضد دعب . درکی م ملکت و تبحص
 ی م اعد اهنأ و دنادی م باوج، دندی م فرح
¹. دنتفری م رورسم و شوخو داشهصلاح . دندرک
 :درک هجوت دوشی م روج ود ار بلطم نیا

دوشی م هک ی یاهت تبحص نیا هر خلا اب هکنیا ی کی
 رد هک روظنم مه، دوشی م هدز هک ی یاه فرح و
 عضونأ ی اضتقمه بهک دراد ی عضو تیرشب ملاء
 تاناوید ملاء رد، دندرادی ناعم رب تلاد ظافلا نیا
 و دننیشن ب هکنیا هذ؛ دراد ی عضو ظافلا نیا زین
 س فذ [هکلب]؛ دندنیب دادرارق و دننک دادرارق

¹ 341 ص، 1 ج، تاجر دلا ناصب هب دوش عوجر رتشیب علاطا تهج .
 301 - 289 ص، ص استخلا؛ 353 -

و زاینده‌ی اضاقتمه به اینها اُلکاشد سَفَد و تعیبط
 لَاثِم [ی و حنه به‌ی هاوخی هاو خ، دراد هک‌ی جایتحا
 نوچ. دنکی م ناید ار بلطم ادص هُو حذ [نیا اب
 ی عیبط روطه به تیفیک نیمه به مه ل باقم فرط
 ص خشم وای ارب ن ابز نیا تیصوصذ و هائسم
 هدید. دنکی م کاردا ار موهفم و انعم ن آ اذلا؛ تسا
 ی ادص ره؛ دنراد ی فلتخم ی اهادص تاناوید دیا
 دنکی م ی صاخ موهفم و انعم کی زا تیاکد اینها
 هک‌ی دارفا و دراد تیعقاو و تسه [بلطم] نیا
 دنیوگی م ار بلطم نیا دنراد راکورسد تاناوید اب
 ی م و دمآی م ناملز نم به دایز غلاک‌ی تقوکی
 زا ام و دندرکی م راغراغ اه غلاک نیا. تفر
 ن اشروظنم ن لا هک میدیمهفی م اینیا راغراغ
 کی! میدوب هدش انشأ ردقن یا رگید ی نعید؛ تسیچ
 ؛ درکی م راغراغ فیک رسد زا روطنیمه ی تقو
 دوب مولعم نیا! میدرکی م لایخ روطنیا ام هتبا
 ی م ی تقوکی. تسین [ی لکشم] چیه اَصا لا اح
 ، دنزب ادص ار ش دوزس نجمه و قیفر تساوخ
 ی م ام تدم کی زا دعب و درکی م قرفش راغراغ
 ی ادص اب راغ ی ادص نیا هُو حذ! دمآ ی غلاک میدید
 ی م راغراغ ی روط ی هاگ. تشاد توافتی لبق
 رگا ی نعید؛ دوب ن اگدشم گ ص تخم طقف هک دندرک
 تیفیک کی به دوب هدش مگ اینیا زا ی اهچد تقوکی
 س امثلا ندش ادیپ ی ارب ه صلاخ و دندزی م ادص
 دندرکی م

مدید و مدوب هتسشن قاتا رد نم تقوکی
 هدش مگش اهچد نیا متفگ. درک ار ادص نیا ی غلاک
 ، ن اویا رد و نورید دمآ. تسا هداتفا ی تخرد زا و
 ن آ هکنیا لثم و هداتفا نییای غلاک هچد، هلب مدید

کید دزی م اصد م ادم . دنکش دنلب ی یا هنتد دناوتی مند
ار هچب نیا ، دنتخیر [غلاک] ات هدت شهتفه هعقد
هنلا نامه رسد دندرب و دندرک دنلب و دنتفرگ
دنتشاذگ

ی ناعم و دافم رب هک ماسلا هیلع ماما نیا لاماد
ناسله هؤ حذرا ایآ ، دنکی م ادیپ علاطات ناویدنیا
ار دارم و دافم نآ ، هنای ؟ دمهی م ار ناعم اهنیا
رگا لاثم ؛ درادن ابز هب یراک لاصا و دمهی م
نیا ملیخم رد هچنآ ، دنکدمه تبحصاً لاصا ناوید
ای دندرب فرحنیا هچ لاماد ؛ دنادی م ماما درنگی م
هب یراک ی نعید ؛ رگید تسای مودنیا اعطق . دندرد
هک ی نامه هب نلا وا و درادن ناوید ندر فرح
تحترد ی نعید ؛ دراد فارشا درنگی م نآ سفرد
دنکی م ساسحا دراد و تسوا تیلو و تیمویق
ی م [ترضد] لاثم . دنکی مند هابتشا تقوچیه اذ
دیوگی م [ناوید] نآ هب ی یا هزیچ ، نطابزا و دیآ
نآ و دنکی م لدبودر ی یا هزیچ نطابزا و
دنکی م هاعد و دریگی م ار بلطمه [ناوید]
دوری م و

ندش نشور اب تافلاتخا زا یرایسبلد هئسم تقیقده

این اختلافاتی که هست هم‌هاش بر سر عنب
و اوزوم و انگور است؛ او می‌گوید عنب، آن
می‌گوید اوزوم، آن می‌گوید انگور، دیگری یک
چیز دیگر می‌گوید؛ به زبان‌های مختلف [هرکس
چیزی می‌گوید]. اگر انسان باطن‌بین بود و زبان
دیگری را می‌فهمید، متوجه می‌شد که این قضیه
چیست و طبعاً دیگر مشکلی هم پیش نمی‌آمد. آن
کسی که الآن دعوا می‌کند، بر سر همان چیزی

دعوا می‌کند که این رقیبش بر سر همان دعوا می‌کند! منتها چون زبانِ هم را نمی‌فهمند، بر سر همدیگر می‌زنند؛ او می‌گوید: «حرف من درست است»، آن می‌گوید: «نه‌خیر، حرف من درست است.»

اما اگر زبان هم را می‌فهمیدند، طبعاً دیگر این اختلافات و مطالب پیش نمی‌آمد؛ به‌جهت اینکه الان او دارد حق را از دریچهٔ ذهن خودش می‌بیند و چون حق را از دریچهٔ ذهن خود می‌بیند، لذا دیگری را که موافق با این دریچهٔ ذهنی نیست طرد و رد می‌کند و تقبّلِ ذهنیات خودش را بر او تحمیل می‌کند که: «تو باید حق را آن‌طوری بفهمی که من می‌فهمم!» او هم نمی‌خواهد زیر بار برود و می‌گوید: «اگر قرار بر این است، چرا تو بر من تحمیل کنی؟! من بر تو تحمیل می‌کنم، ببینیم زور که بیشتر است! تو چرا بگویی دست از اعتقادات بردار؟! خب بیا به‌خاطر من تو دست بردار! این چه حسابی است؟!» البته به‌طور اغلب این‌طور است، نه اینکه [همیشه این‌طور باشد].

م‌ه‌ش‌ح‌ف‌ن‌ا‌س‌ن‌ا‌ب‌ا‌ل‌ا‌ص‌ا‌ل‌ا‌ث‌م‌ب‌ا‌ب‌ن‌م‌ر‌گ‌ا‌ا‌م‌ا
ن‌ی‌ا‌ه‌ک‌د‌م‌ه‌ف‌ب‌و‌د‌ش‌ا‌ب‌م‌ه‌ف‌ن‌ا‌ب‌ز‌ن‌ا‌س‌ن‌ا‌ر‌گ‌ا‌،‌د‌ن‌ه‌د‌ب‌
و‌ی‌ظ‌ا‌ح‌ا‌ه‌چ‌ه‌ب‌ه‌د‌ش‌ه‌ت‌ف‌گ‌ه‌ک‌ی‌ا‌ز‌س‌ا‌ن‌و‌ش‌ح‌ف‌
ع‌ق‌ا‌و‌ر‌ی‌ث‌ا‌ت‌ت‌ح‌ت‌ن‌ا‌س‌ن‌ا‌ا‌ی‌ا‌،‌ه‌د‌و‌ب‌ی‌س‌ا‌س‌ح‌ا‌ه‌چ‌ی‌و‌ر‌
ه‌ب‌ا‌ی‌ا‌؟‌د‌و‌ش‌ی‌م‌ن‌ا‌ی‌د‌و‌ش‌ی‌م‌ت‌ح‌ا‌ر‌ا‌ن‌ا‌ی‌ا‌!‌؟‌د‌و‌ش‌ی‌م‌
ب‌ی‌ت‌ر‌ت‌ل‌ن‌ا‌س‌م‌ن‌ی‌ا‌ر‌ب‌ا‌ی‌ا‌؟‌د‌ر‌ی‌گ‌ی‌م‌ن‌ا‌ی‌د‌ر‌ی‌گ‌ی‌م‌ل‌د‌
د‌و‌خ‌ز‌ا‌ی‌ل‌م‌ع‌ا‌س‌ک‌ع‌ا‌ی‌ا‌؟‌د‌ه‌د‌ی‌م‌ن‌ا‌ی‌د‌ه‌د‌ی‌م‌ر‌ث‌ا‌
ب‌ت‌س‌ه‌ت‌ل‌ا‌و‌س‌ن‌ی‌ا‌؟‌د‌ه‌د‌ی‌م‌ن‌ا‌ی‌د‌ه‌د‌ی‌م‌ن‌ا‌ش‌ن‌د‌

اگر شخصی زبان‌فهم باشد و زبان حیوانات

را تشخیص دهد [عکس‌العملی از خود نشان نمی‌دهد]. ما همه‌مان از نقطه‌نظر مشارکت با حیوانات در جنس هم شریک هستیم دیگر! منتها حیوان ناطق هستیم! منظور من از حیوانات، [حیوان متعارف] نیست! منظور این است که: همه لله دمحا¹ (مَنْ أَوْيَحًا يِيهَا قَرِخًا رَادًا نَّوًا) دشر و ی‌گدنز و تایید و میتسه ترخا راد و زج. بتسا تایید نآرد همه هیکزت و عاکذ و و مذ و ،دهدی مذ رثا بیترت ،دشاب مهفن ابز ی سک رگا ی لیخ ؛درنگی و دوشی در ،دنکی مذ هجوت تخسار هلسم ؛دنکی مذ ی هجوت بلاطم هبت بسند هدنب نیا روظنم دمهی م رگید .دریگی مذ تفسد و وانوچ .بتسا هدوب هچ هدز هکی فرحنیا زا ادخ نیا هتکذ .در اذن ابز هب زاین بلاطم کاردا ی ارب !تسا

او برای رسیدن و دست یافتن به حقیقت، به گفتگو و شنیدن نیاز ندارد. یعنی بزنگاه مسئله و آن نکته قضیه در همین جا دور می‌زند! او نیاز و احتیاج ندارد کسی از او تعریف کند یا کسی از او انتقاد کند. او اصلاً به صحبت کار ندارد؛ او می‌رود و مطلب را از قلب آن درمی‌آورد و می‌آورد اینجا و می‌گوید: «هان! این است!» حالا هرچه می‌خواهد بگوید: فحش بدهد، بدوبیراه بگوید، ناسزا بگوید. می‌گوید: «اصلاً این دوست و رفیق من است! فحش می‌دهد؟ مگر فحش بد است؟! به ما فحش بدهد! این اصلاً رفیق ماست؛ حالا فحش هم بدهد! حالا مثلاً بدگویی هم بکند!

1: 47 ص، 8 ج، می‌سانشد ماما؛ 64 هیا (29) توبکنء ؤرود .
«بتسا ی‌گدنز و تایید لحم ترخا هکذ ی تسردهبو»

حالا اگر بدگویی هم کرد، وقتی دلش با ماست
 [نباید ناراحت شوم]. حالا به خاطر اینکه مطلبی
 را برعکس متوجه شده، عکس العمل نشان داده
 است. خب من که نباید به عکس العمل او کار
 داشته باشم! باید نگاه کنم در درون چه می‌گذرد!
 قاعده‌اش همین است دیگر. حالا عکس العملش هر
 چه می‌خواهد باشد: یک طومار هم علیه آدم پُر
 کند و کتاب هم چاپ کند، مسئله‌ای نیست!

اهن اجد تقیقد ربی هلا ایلوا فارشا

دندرکی م هاگن؛ دندوب روطنیا ایلوا و ایلوا
 هچلدن آهکلدن آ و باقن آ و تیعقاو ن آ هب
 ردکم و جوعم لد ایتسا فاصلد ایا! تسایلد
 ندیسوب تسد هذ دندرکی م هاگن ار لد اهنآ؟ تسا
 ؛ ار اهش یامند هذ دندرکی م هاگن ار لد اهنآ! ار اه
 !دنکی مذ هاگنً لاصا هک ار اهش یامند

یضعبی عدم هک تسه ام ماوقا زایکی
 مشابن اشیا ابنم هک دشنت قوچیه. تسا بلاطم
 !تسا بیجء. دنکذ فیرعت دادد یاقا زان اشیا و
 :تفگی منم هبتقوکی

مدید باو خرد بشد دنیا منب منم هبار دادد یاقا ماقم هک متساوخ ادخزا تقوکی منم
 و تیاهنذ لاصا هک تسای یایرد منم یولج رد و متسه یلحاس رانک رد هبتزمکی
 ینعی «!تسا نیا دادد یاقا تقیقد! تسا دادد یاقا نیا» :دنتفگ منم هب. درادن یلحاس
 «درک روصت دوشی منمش یارب ی تیاهنذ نلا هک تسای یایرد و

درک عورشوا و مدوبن اشیا شپینم تقوکی
 ایند رد هک تسای درم نیا» :ندرک فیرعت هب
 ردن اشیا زانم هکی بیجء تلاماد. درادن ریظن
 ناگرزب رد ی تد هک تسای تلاماد، مدید زامند
 «... و مدوب هدیدنم مه کاندل اثما و هتشدگ

نیا [ن اشیا] تبحص و مدوبن اشیا ابنم زاب
 ناگرزب نیا زامیراد هچره ام» :هصلاخ هک دوب
 ی تلاماد. میرادن ی زیچر گیدن ام دوخ زام و تسای
 هب ص تخم هک تسای تلاماد، درادن اشیا هک

«...تسا ش دوخ

دوب هتشوند دادد ی اقا ی ارب ی امان اقا نیمه
رد ام هک دیسر ناشیا تسد هب ی تقو همان نیا
زا دعب ؛ میدوب فرشم دادد ی اقا مو حرم تمدخ
لابرک و قار ع هب میتشگر بجد زا هک ی رفسن آ
میدوب هتفر فجن هب ام آر هاظ و دوب هدمآ همان نیا
دعب . میدوب فجن رد ام هک دش زور هسود آر هاظ
(أملاء) اقا هب دادد ی اقا ، میتشگر ب لابرک هب هک
زوریر پزورید ی امان نینچ : دندومرف (ی نار هط
!تسیچ مینیب دینک زاب امش ار همان نیا ؛تسا هدمآ
ی تقو و دندناوخ ار همان اقا «تسا سکن لاف زا
اقا «؟دوب هچ» : دندومرف دادد ی اقا ، دش هامت
دنتشاذگ و دنتسب هرابود «!دوب زاجم» : دندومرف
.دشد حرطم مه ی اهلئسم چیه رگید و هچقاط رد
دمایذ ش پیت بحصلاً لصا

نیا ی اشنا اب نوچ - منادی م نم هکی لاحرد
،بوتکم و همان نیا رد - متسه انشا بتاک ص خشد
جایتحا و فیراعت عاونا و دادش و ظلاغ ی اهمسقا
ی لو .تسا هتشاد دوجو الله عاشامی لا ،ی ریگتسد و
؟تسیک سانشن ابز !دمهفی م و دیآی م سانشن ابز
!رانک در ازگی م ،دنکی م هاگذ همان هب ی تقو .اقا لثم
رد ی سک دیاب ی نعید ؛میه اوخی م سانشن ابز ام
؛دمهفب ار ی ناعم ؛دمهفب ار ن ابز هک دشاب اجنیا
نورید بلاطم ی لا زا ار قیاقد ؛دمهفب ار قیاقد
فالتخم عاونا هب هک دندوب ی دارفا رایسب .دشکب
هطید نیا رد ار ناشدوخ دنتساوخی م و دندمای م
.دنهذب رارق هطرو نیا رد و دنهدب اج

دمآ ش پیت ی تلاکشم ماوقا زا ی صخش ی ارب
لوان آ زا ؛دوب ی عنصت تلاکشم نیا همه هتبلا

ی سکی لو ت سا ی عنصتا اهنیا همه هک متفگ ن م ه
هفشاکم و باوخذ هکنیا هن م ه ن م . درکی من لوبق
ص قانل قعو رهاظ بسحب [هکلب] ؛ مشاب ه دید ی ا
ی تقو . دروخی من [وا هب] بلاطم نیا میدید م دوخ
اب ش ای راتفرگ و طابترا هؤحن ن م ی ارب هک
هعفن نامه ، دندرکی م وگزاب و لقنار ش اهداوناخ
!دینکذ انتعا ؛ ت سا ی عنصتا نیا» : متفگ ل وا
ی تدار وا هنو دنشکی م ار وا هن !ع مجن اترطاخ
دراد شوخ و بوخ !چیه ؛ دننزی م کچ کی
«!ددرگی م شوخ ی ارب

«!دنتشک و دندز ار وا !اقا» : دندرکی م ن لاعا
رثا رد ی نلاف» : دندز هیملاعا راوید و رد رب و
همه ه دنگور مورس دعبی تدم اما «!درم فداصت
ی طابترا ش بیومک هکی دارفان آ هب ام !دوب اج
نیا لوگ !باب» : میتفگی م [دنتشاد وا] هب تبسند
، هن» : [دنتفگی م اهنای لو] «!دیروخنار اهفرح
». دندرو آرد ار شردپ و دندرک تیزای لیخار وا
ت نامض هچ اب هکنیا ات ، تشنگ ی لناسم هچ
یزابی تراپ هچ اب ، ییاهطرش و دیقه هچ اب ، ییاه
و بیرغ و بیجعی اهت طاسو هچ اب و ییاه
. دندرک دازآ ار وا هکوم طورش هب دادش و ظلاغ
نیمه م ه دیاب !رگید ت سا نیمه م ه ن اشدنفر تبخ
هکی راکل وا ، دندرک ش دازآ هک لامح !دشاب روط
دهشم هب [ی نار هط هملاع] اقا تاقلام ی ارب درک
هدر خکی !ی شان» : متفگ [وا هب لد رد] !تفر
زومآتسد بوخ زونه هکنیا لثم !ی درکی م ربص
رادقمکی وگب اهنای هب وربن م فرط زا !ی اهدشن
«!هنایشان ردقنیا هن ، دینک لمع هتخپ

ی لناسم» : دوبنیا دن اقا هب هکی فرح هصلاخ

هچنآ زاتسا رتشیب ربارب هد ،تسه اجنآ رد هک
لعنم رگید ام ؛دیاهدینش [اجنآ زا] ج راخرد امش
دنتشاد .رانک میتشاذگ ار ناشمه رگید و میاهدش
«! [دوب] ی عاضوا و دندرکی م راکچ ار ام

ی نعی! دنکی مذی زابق لعم هک ی زاغش پیر خآ
اقآ! رگید بخ! امش دیتسه ی شادی لیخ هکنیا لثم
[:دندومرف] ¹ !هدیلامر و هچاپ ن ادنر نآ زا مه
راکه چ! بیجء! **الله لا اله الا** !بیجء! بیجء»
«!؟ ار امش دندرک

هصلاح هک دیسام وارسد هب هریش نانچ
ش شد رگید ی نار هط ی اقا لاصا: [تفگش دوخاب]
لثم دید [ی تقو] مه دعب! اتسا هدش ام دیرم گناد
ی ارب ،تفرگ بوخش دنفرت و ن ف هصلاح هکنیا
:تشون ی یابطابط أملاء [راعشا زا] ی یولبات اقا

² در ب ابیز خر هچنآ در بنج نر طش خر *** در ب در ب اور پی ب همه زانید و لد ن ابوخر هم
طسوتم آتسند طخ اب رخآ ات ار [رعش] نیا
ذغاک رد .دوبن مه ی دب ی لیخ طخ هتبلا ؛تشون
ترضد داتسا هب میدقت» : [تشون] ن لاف و ی گنر
م ه ن اکیدن زای ضعب طسوت و «... بهملاء الله تیا
و تا قلام ی اضاقت و داتسرف ار [ولبات] نیا
رگید و تیبرت و داشرا و تیاده و یریگتسد
اقآ! [تشاد ،دیر اذگب] ار ش مسا دیاوخی م هچره
!بخ ی لیخ! هبب ،هبب» : [دندومرف و] دنتفرگ مه
!دیناسرب ناشیا هب ار ام م لاس ی لیخ! بخ رایسب
فرد نیا ،اجک ام ؛میتسین ل باق ،میتسین ی سک ام
«... مینیب ل ااح ،دینک ربص ی ردق ل ااح!؟ اجک اه
[درف ن آ] ی تقو ات دوب «میتسین ل باق» نامه ،هلب

¹ . کنایه از انسان زرنگ (محقق).
² 90. ص ،ن ابات رهه .

!تفر ایند زارگید

ی م ار کاک مامت !مهفن ابز دوشی م مدآ نیا
ی م ص یخشت گنشقا ار اهی گتخوسردپ همه ؛دمهف
رسد .دمهفی م ار ایر و قافذ و یزاب همه !دهد
رد فرطن آزا ؛دلای م ی اهریش [صخشد] نیمه
لایذ !وشمگ ورب» :[دیوگب هک] دنزی منزش قوذ
!هبهب» [دیوگی م هکلب] !هنز «!؟مهفی منزی اهرک
!ابحرم و لاها

تمدقن آ ی ادفی مارگن اچ رازه *** تندما ز ارم دما شوخو ی دما شوخ

رد لوار زارگا !رگید دنیوگی م نیا هب ی دندر
:دهدی م تروپار دوری م آروف ،دندزب شقوذ
زا ورب» :[دنیوگی م واهب] و «!دشور اامتسد»
اتود و هدنخاب !هنز «!وشد دراو رگید هار کی
درانگی م گنشقا ار همه ،اهفر دنیا و ی خوش
مه و ا !؟میوگب هچ مهاوخی م دیمهفی م !رماک رسد
اهتم ،هتفرگ دنفرتن آ» :هکنیا زاشوخو بوخ
ی م ی زیچ هرابود دعب «!مینک ربصد دیاب هدر خکی
،بخ» :[دندهی م] رگید ماغیپ کی [اقآ] و دوشد
!دیناسرب ار ام ماسد ؟تسا روطچ شلادی نلاف
نیا لاماد «.ام هب دندرک فطلی لیذن اشیا ،هلب
ی اهتمدن آزا اقا .دندزی م ام هب اقا ار اهفر
هب هک دندزی م ام هب ار اهفر دنیا !دوب رانگزور
هچ اقا !هب [دیوگب دوخ اب و] دسرب و اشوگ
1...هدرکی فیرعت

اجنیا !تسین اهفر دنیا ی اچ اجنیا لاا
ن ایرج درادی رگید تسد اجنیا .تسین کاک ی اچ
.تسه اجنیا رد ی رگید باسد ؛دنادرگی م ار
ریم رد رخآ .تسا ق دریم ،ریم نیا لاا

¹(قحم) .دوشی م عطقه تمسقن یا رد توصد .

لباقم اُطقذ ود ق دو کاک!؟ هچ ی نعی کاک، ق د
دنیای منرد روج اَلاصا مه اب اهنیا ؛ دنتسه مه
هَمه بتسا تلایخت، ن دش رود و ن دش کیدزد
بتسا تلایخت اهنیا

؛ ن ادن ابز و مهفن ابز دنیوگی م صخشدن یا به
درادذ اهفرد نیا و ولبات به ی زاینه کی سک ن آ
ی م فرطن یا میوری م ام ؛ میراد زاینه ام [ی لو]
حلاطصا به ار فرط، مینیشنی م فرطن آ، مینیشند
میمهفی م شیا هفرد ی لا زا، مینکی م زادنار به
وا ؛ تسینر وطنیا هک و اما بتسیند ای تساکاک
لئاسم ؛ دمهفی م ار ایاضق و دوشی م هجوتم
بتسا نشور شیار به

ی یاهنیا اب ؟ درک دیاب هچ دارفا هنوگن یا اب لا اح
ی م عضو م ناشدوخ را کفا و تاینهذ س اسار به هک
ی او ی ا» : دنروخی م شوج و صرد، دنریگ
نید زا تقیرط ی او ی ا ! تفر نید زا تعیرش
«! تفر نید زا همه اهزیچ نیا ی او ی ا ! تفر
و دصق، دننکی م ناید ار بلاطم نیا هک ی یاهنیا
رد ن اشلمع [هچرگ] ی نعی ؛ دنرادذ هک مه ی ضرغ
نیا ی لو، تسیند ی بسانم و هدیدنسپ لمع ج راخ
ماجنا هک دانع و دقد س اسار به ار بسانم ریغ لمع
ی نعی بتسا روطنیا ناشتشار به [هکلب] ؛ دندهی مذ
دنز به ار فرح نیا دهاو خبرگان لا دنکی م لایخ
یاضری ارب ی مدق، دنک حرطم ار هئسم نیا و
هدرک ادخ یاضری ارب ی تگرد و هتشار به ادخ
بتسا

و دوش دراو شهار زا دناوتی م ناسنا ای
هجوتم ار وا دیاشود یاب هک ی روطن آ هصلاح
هک دتفای م قافتا م کی لیخ نیا هک، دنک بلطم

در او ش تایصوصخ و هار نامه زان دناوتدی دارفا
هب و دنک هئسم هجوتم ار صخش کی و دنوش
فارشا، تسه اجنیا رد هکی حلاصم و لئاسم
ار ش یوربا مکنیا یاجه به صلاح. دنشاب هتشاد
!دنک روک ار ش مشچ دنزنت قوکی، دنک تسرد
هعقدکی تاقوا یهاگن وچ! تسامهم یلیخنیا
یم! دوشیم وروریز هیضه لاصا یلکروطه
یمذتسد هیضه بیکرت هب شاکیا: «میوگ
یرکف و تاینهذنیا اب ادخهذب نیا لاماد»! میدز
رگید دوریم ار ش هار ش دوخی ارب، دراد هک
وا هرابردنم زارکنم و ریکنه کمه فرطن آزا
ارچوت، تساروطنیا و لاماد» هک دنکی مذل اوس
ش دوخ هار دراد ادخهذب بخ «؟ [ی درکنی راک]
دوریم ار

ن اکمانیا هک دوب مهفن ابز و سانشن ابز دیاب ای
نآ. درکت اشامم دیاب مکنیا ای؛ رَدَن و دَشَّ لَإِ درادن
یسکره! تسامتخاس کمه زارگید نیا تقو
مکنیا نودب ینعیت اشامم؛ دنک تاشامم دناوتیم
رد مکنیا نودب، دنزب وای نابم هب تسد ناسنا
،دنک تلخدهاوخب واهدیقه و رکف زرط
یم تبحص، ددخی، دیوگی، دنکی تاشامم
روطنیمه، هلب» هک دنکی دییات اسبهچ، دنک
«!تسا

چون او الان نظر سوئی که ندارد؛ براساس
فکر [خودش عمل می کند]. اگر نظر سوء و عناد
دارد، انسان باید با آن برخورد کند. برخورد هم
البته حدودی دارد. [اما] یکوقت نظر سوئی
ندارد.

ردی هلا عایلوا تقیقندن نام سانشان

مدرم نایم

آقای ... در روز تولد امام حسین علیه السلام عبارتی را نقل کردند که بعضی گفته‌اند: «مرحوم آقا را هیچ‌کسی نشناخت!» من هم این مطلب را تأیید می‌کنم و واقع قضیه هم همین است که آقا را کسی نشناخت! خود ما هم نشناختیم؛ واقعاً کسی نشناخت. به‌جهت اینکه می‌گویند: «مُعَرَّف یا باید اجلی از مُعَرَّف باشد یا حداقل باید مساوی باشد.» وقتی کسی به آن نقطه نورانیت نرسیده باشد [نمی‌تواند بشناسد]. [البته میزان شناخت] کم و زیاد دارد؛ حرفی نیست که براساس ادراک و نزدیکی به آن افق، بعضی ممکن است بهتر و بعضی ممکن است کمتر بشناسند. این جای انکار ندارد.

ی‌فار گوید کی افر همه زان لائتمب اینم
ی‌اهماندای هلاقم کی رد ی‌سکره ؛دینک عمج
لَقَا شَسَّه کی در فن آ ز ا امش .دسیونب اقا هُر ابرد
زا ،تسا آنس رُبکا ه کی قیفر ن آ ات ،تسا آنس
ه ب ت بسن اهنیا همه دینیبی م ،دیریگب اهنآ م ادکره
:میوگب اهنآ ه ب ام رگا اعقاو .دنراد ی بلاطم اقا
دوخیب ؛دنامی م ی فخم ،دیوگی م امش ه کی بلاطم»
اعقاو ه کی روطن آ !دیهدن راعشن اته تشون نیا رد
ادیپ ربخ م ه ی سکچیه «.دینک نایب دیدیمهفی م
دنکد

ت‌فگی م ی یادخه‌دند ت‌قوکی

ما در جایی بودیم که عده‌ای حدود چهارصد نفر زن و مرد بودند. ما می‌خواستیم راجع به بعضی از مسائل آنها اطلاعاتی داشته باشیم. گفتیم: «ای آقایان و ای خانم‌ها، این مطالبی که ما می‌گوییم شما جواب بدهید، اسمتان را هم نویسید؛ ما فقط می‌خواهیم مطلب را

بدانیم. حتی اگر می‌خواهید، قلم خودتان را عوض کنید و جوری خطتان را بنویسید [که قابل تشخیص نباشد]. حتی اگر خطتان مشخص هم نباشد، برای ما مسئله‌ای نیست. ولی واقعاً آنی را که هستید، بنویسید. چون نه اسم مشخص است نه طرز نگارش. در آن تستی که داده بودیم، ما متوجه شدیم از این چهارصد نفر قریب سیصدوهفتاد نفر در مسائلی که مطرح شده بود مثبت درآمد! از چهارصد تا سیصدوهفتاد تا جواب‌ها همه مثبت بود! در مقاطع مختلف.

حالا فرض کنید اگر ما به این رفا بگوییم که

شما مدتی با آقا بوده‌اید؛ هرکسی براساس آنچه با آقا بوده و رفته و آمده، آقا با او صحبت کرده‌اند، دعوایش کرده‌اند، صلح کرده‌اند، با او خندیده‌اند، با او قهر کرده‌اند، با او مسافرت کرده‌اند، رفت‌وآمد، هرکس بیاید و آنچه از آقا فهمیده بدون اینکه اسمش را بیاورد [بنویسد]. اگر فحش هم بدهید، عیب ندارد! ممکن است یکی بگوید: «او یک آدم بی‌کاری بود؛ بیخود این‌قدر بزرگش کردند.» خب عیب ندارد!

اَلصَّامُ هَكَ دِنِيْبِيْم ، دِيْنِكْ هَاكْذَ اَعْقَاو رْگَا اَمْش
اَتْ بَرْغَمْ نِيْبَاَمْ ، دَاَرْفَا نِيْمْ دُوخْ رَدْ فَاَلَاتْخَا
تِيْعَقَاو ؟ تَسِيْچِيْ اَرْبْ فَاَلَاتْخَا نِيَا . تَسَا قَرْشَمْ
؛ تَسَا هَدُوْبْ رَفْذْ كِيْ هَكَ تِيْعَقَاو ؛ دَنْكِيْ مَنْ قَرْفْ هَكَ
اَهْدِيْد . دَنْدُوْبْزْ رَتْشِيْبْ هَرْچْ كِيْ وَ تَرْوَصْ كِيْ اَقَا
. دَنْكِيْ اَدِيْبْ رِيْبْغَتْ تِيْعَقَاو نَا هَبْ تَبْسَدْ رِظَانَمْ وَ
هَدْزْ مْ هَرْبَمْغِيْبْ زَا ، دَنَاهْ دِيْدِنْخْ وَ اَبْ اَقَا زُوْرْمَا
يْ مْ هَكَرْهْ زَا ، دَنَاهْ دَرْكْ مَخَا وَ اَبْ اَدَرْفْ ؛ رَتْلَا اَبْ
رْگِيْدْ تَسَا نِيَا ! رَتْنْ بِيْاَبْ هَدْمَا مْ هَيْوْگْ دِيْهَاوْخْ
اَقَا . دُوْبْ هَدْمَا اَجْ كِيْ زَا تَقُوْكِيْ اَهْنِيَا زَا يْ كِيْ
كَشَا دَرْكْ عُوْرْشَدْ رَا زَرْا زَا وَ ، دَنْتَفَرْگْشْ لِيُوْحَتْ اَتْ
:مِيْدَزْ وَ اَبْ يْ خِيْسَدْ مْ هَاَمْ ! يْ لِيْخْ ! نْ تَخِيْرْ قَوْشْ

هگذ ار تدوخ هدرخکي؟! ابادتسا ربخ هچ»
نيا» [تفگي م] «! يدرک [طارفا] ي ليخ! راد
». . . و تسیچ درم

ش یارب رازراز مسلج نآ رد هک ی درم نیمه
ی دوب هدرک مگ ار تیاپوت سد رگید و ی درک هیرگ
هک رگید تدم کي، ی نک راکچ ی تسنادی مذ و
زا ام لاصا» [ی تفگ]: ی نایرج کي رد، تشذگ
تسا روطچ! میروآی منرد رس اقا نیا ی اهراک
نوچ [درکي م هیرگ لابق نآ ی ارب] «!؟ هیضه
! دوب هدا تفیذ با توچ پی رد ه لئسم زونه

قرف و هدشن ضوع هک اقا هرهچ هکی لاحرد
هک عقوم نآ، ی دوب ی گنرز مدآ رگا. تسا هدرکذ
ی دیمهفی م ار بلطم، دنتشاد ار تلادنیا و تاب اقا
ی لو؛ ی تفرگی م ار هیضه و ی دشیم هجوتم و
اعبط، تسا هدمآ شپ هک ی هیضه نیا رد نلا
دید نآ ساسار بل احهبات نوچ؛ دیای م ن ار گت یارب
ی نام ابا ی نیبی م هعفدکین لا، ی درکي م تکرحد
ی طاق [اذل]: دیای منرد روج نیا ی تخاسدا لابق هک ی ا
ی نکي م

ار اقا مو حرم: تسا روطنیمه ه لئسم مه اعقاو
هلحرم کي رد ادخ ی ایلوا نوچ. تخانشن ی سک
نآ دجاو ی سک ات هک دنراد رارق تیناروند زا
دربی مذ ی پدشابن تیناروند

نم ار نیا؛ دراد رارق اجنیا رد طبض نیا نلا
ی فلتخم ریباعه. مرانگی م اجنیا رد و مرادی مرپ
ی کي: دوشب [تکرحد] نیا هب تبسن تسا نکم
اجنیا رد نیا لاماد؛ تسا ی ثبع راک نیا»؛ هکنیا
نکم «تشانگ اجنیا رد و تشادرب اقا نیا، هدوب
بوخ ادص اجنیا نوچ، هن»؛ دیوگب ی کي تسا

در او رتبه ادب که اجنیا هتشاذگه و ا، هشی مذ در او
 ات هدمآ: دیوگب تسان کمه کی «بوش طبض
 می مذ؛ تسیچ شتایصوصه که دنک شزادنا رب
 اجنیا هتشاذگه ار نا هدر و آ، دنک هاگن اجنیا هتسناوت
 کی هب تسان کمه سکره «تسیچ نیا دنیبه که
 دشاب هتشاد می تواضقه ناسنا راک هب تبسند هوحند
 !دشابذ اهنیا م ادکچیه لاصا تسان کمه کی لاحرد
 نامدوخ حطسرد که می دارفا هب تبسند ام می تقو
 ایآ، مینادی م قرطمه ار می لامتحا نینچ دنتسه
 و تاداء الحرم زالا صا که می صخش هب تبسند
 می مذ لامتحا، هشد جراذ می رشب راکفا و لاعفا
 میناوتی مذ و ا هب تبسند می لامتحا نینچ؟ دور
 ؟! میهدب

فاصنا زا رود نیا، دشاب مه فاصنا رب اند
 که روطن آ [ار ناشیا] می صخش هچ لاد. تسان
 ؟! تسان هدوب که بخ؟! تسان هتخانش اعقاو دناه دوب
 مینک ادیپ میناوتی مذ ام ار می سک می نعید! رگید تسیند
 ام و دشاب الحرم نا رد می سک اعقاو هکنیا رگم
 ؛ میناسرب الحرم نا هب ار نامدوخ مینک می عسد دیاب
 و میراپسب ادخ تسد هب ار نامدوخ روما می نعید
 رادقم نیا هب؛ میهدب ماجنا ار نامفیلکت

رد کلاس فیلکت، نارگید اب ارادم تافلاتخا هاگنه

هب که دنراد رارق می ناسم رد همه که لاد
 هب تبسند ار دوخ همه و دنات یعقاو و تقیق دل ابند
 رد اما، دندادی م طبریذ و قلعتم، روحم نیا
 ام بخ، دنتسه فالاتخا می اراد راکفا رد و لئاسم
 ام فیلکت اعقاو؟ میراد اهنیا هب تبسند می فیلکت هچ
 ؟تسیچ

ضرع ار نیا ناتمذخ مھاوخی م ن لا ن م
 :تسا نیا م فیلکت :منک «دارِهم فی دارِهم و
 أرضِهم فی أرضِهم».¹ طیح نیا رد م ی تقو
 تاساسدا ابی تسیاب ایا ،مینکی م دهاشم ار ی در ف
 ار ادم ؛رگید تسا نیمه ار ادم !هذ ؟مینکی زیاب و
 روحم کیرد ار و در ه ،ار ن آ و نیا ناسنا ی نعید
 (تیلو طیح) طیحم کی رد ی نعید ؛دنیبی م
 هب و ،تسا روطنیا هک ی تقو .دنکی م ساسدا
 هقیلس و نامگ هب م و ش دوخ هقیلس و نامگ
 فاتخم زرط و د هب مپھاوخی م ار بلطم ،نامدوخ
 مینک نایب

خب باید او را نسبت به خودمان مانوس کنیم
 و در او ایجاد محبت و رضایت و عطوفت کنیم؛
 نه اینکه مطالبی [مطرح کنیم] که موجب شود
 احساسات او برانگیخته شود. محبت و انس یک
 اکسیر عجیبی است! وقتی محبت در یک جا آمد،
 موجب می شود که اصلاً خودبه خود قضایا و
 مسائل بر اساس صفا و صلح در ذهن شکل
 بگیرد؛ لازم نیست انسان مدام منطق بیاورد. حالا
 اگر یک خرده گوشه و کنار، [نکاتی را هم
 بخواهد تذکر بدهد، اشکالی ندارد]. در هر چیزی
 همین طور است دیگر؛ من باب مثال یکی می گوید
 این مرفوع است و آن یکی می گوید منصوب
 است و دیگری می گوید مجرور است، آن یکی

¹ ص ،ةغلابا رهاوج ؛155 ص ،1 ج ،عیدبلا عاونأ ی فاعبیرلا راونا .
 لصا هک ،ی ناوریقفرشن با هب بوسنم تسا یرعشذ زا هتفرگرب .280
 :تسا نیا ن آ

مهضراً ی فتّمْد ام مهضراً و *** مهراذ ی فتّمْد ام مهراذ
 نک ار ادم اهنأ اب ،ی ربی م رس هب نانا هئاخذ رد هک ی نامز ات« :همجرت
 »امذ دوشذ و ی ضار ار نانا ،ی تسهن نانا نیمز سرد هک ی نامز ات و
 (ققم)

می‌گوید منصوب به نزع خافض^۱ ی‌لیخ .تسا
تسا ضفاذ عزند هب بوصنم و گب و ت لااد ،بذ
ای تسین بوصنم و تسا رورجم میوگی م ن م و
می نامیاتود ره بذ .تسا لعفی ارب لوعفم
.تسا ن لاف دیوگی می‌کین آ .تسا بوصنم میوگ
هک دوشی م بجوم هک تسا ی‌هار ،هار نیا
کی رد و دنریگب رارق هرفسد کی رسد رب همه
هک ی‌ریخا رفسد نیمه رد ن م .دنریگب رارق ن ایرج
:درکل قنار ی‌بلطم و دما ی‌صخش ،مدوب دهشم رد
ی‌بلاطم زا ی‌ضعب اب و مدوب هسلج ن لاف رد ن م»
ن م لیلد نیا و لیلد نیا هب دوب هسلج ن آ رد هک
ی‌م و ا هک ی‌بلاطم زا ی‌ضعب هتبا «.مدرک تفلخ
ی‌ضعب [اما] دوب م ه ن م دوخ لوبق دروم ،تفگ
.مدرک تفلخ ن م و تشاد ی‌وردنتی ردق ؛هذش ا
درک س اسحا ات دوب هسلج ن آ رد هک رفسد کی
دوب هدمآ و ا غارس هب ،مفلخمل ناسم نیا اب ن م هک
مدرک نیقلت و ا هب دوبش نهذ رد هک ار ی‌بلاطم و
،هحار صلاب اهراب و اهراب هکنیا دوجو اب .دوب
ن م زا ص یصنّتاب و تقیقحلاب ،زاجملاب ،هیانکلاب
رخآ ،تسا نیا ن لاا و ت تشادرب» هک دوب هدنیش
«!ی‌یوگب ی‌رگید هب دیابن ن لاا ار ت تشادرب نیا
ار تشادرب و فرد نیا امش ی‌ساسا هچ رب رخآ
ی‌درک بارخ هک ار وا نهذ !؟ی‌تفگ ی‌رگید هب
!ی‌درب م هار تدوخ ی‌وربا ،ادخهذب ،چیخ

او خیلی بخواهد کار انجام بدهد، [این است
که] به غیر از من به کس دیگری نگوید؛ اما اگر

^۱ اب و دوشی م فذد رج فرد هک برع ت ایبدا رد تسا ی‌اهدعاق .
اب هک «رآدلا ی‌فُتُخذ» :لثم .ددرگی م بوصنم رورجم ،ن آ فذد
(ققم) .دوشی م «رآدلا تُلخذ» راج فذد

بخواهد برود به کسی دیگر بگوید، این هم می‌شود شروع یک بازی! اما اگر بخواهد نگوید، حداقل تو پیش او مشتِ خودت را باز کردی و آن طریق ناصواب و غیر صحیح خودت را که من می‌دانم بر اساس تخیلات است [تحمیل کردی]. تو این راه را با خیالات انتخاب کرده‌ای و این طرز تفکر را با او هام در خودت به وجود آورده‌ای؛ تو با وهم و خیالات خودت می‌خواهی دیگری را ارشاد کنی! خب این قضیه خراب می‌شود دیگر؛ خرابی اینجاست دیگر! یعنی درست برخلاف آنچه مورد نظر است، عمل می‌شود.

ر کذت هعقد هسد ،هعقد ود ،هعقد کین اسنا لاماد
[رتزاسل کشم] اهنیا زا هئسم رگید دعبو دهدی م
دوشی م

لذا الان این مطلبی در میان افراد هست، قضیه انگور و عنب و اوزوم است. حالا کسی در عین حال که حقیقت و واقعیت را می‌داند، یک رفتار درست و منظم [را باید داشته باشد]. نمی‌گویم ما آرتیست باشیم! ولی کار آنها را باید انجام دهیم؛ یعنی وقتی با شخصی برخورد می‌کنم و می‌بینم او که الان این مطلب را می‌گوید - و فرق نمی‌کند که در مقام افراط است یا در مقام تفریط - اگر بخوام دست به ترکیب او بزنم، کار خراب می‌شود. [باید] چکار کنم؟ [در این صورت] انسان مماشات می‌کند، جبهه نمی‌گیرد، می‌گوید، می‌خندد و شوخی می‌کند تا اینکه آن ذهنیت تضاد از او بیرون بیاید؛ وقتی آن ذهنیت تضاد بیرون آمد، آن وقت دیگر مطالب رنگ عادی به خود می‌گیرد و نرم می‌شود. عمده آن

است که آن تضاد باید بیرون بیاید.

روی این حساب، انسان باید آن مواقعی را که می‌تواند موثر باشد، خودش به وجود بیاورد. خودش باید در صدد باشد بر اینکه [آن مواقع را به وجود بیاورد]. چون اگر مطلب به این کیفیت نباشد، مسلّم است که دودش اول به چشم خود انسان می‌رود؛ اول خودِ انسان ضربه می‌بیند. آیا انسان در یک محیط آرام می‌تواند بهتر راه برود و کارش را انجام بدهد یا در محیط متشنج؟ خب خیلی مسئله بدیهی است!

نیا ردّ اعقوا اقا موحرم ل احتررا زا دع بنم
مهاوخی مندوخ زا . ماهدیشک ت محزی لیخه نیمز
می مس اسداً اعقوا هک میوگب دیابی لو ؛ منک فیرعت
هتبلأ . دنامی م راک ، مرانگد ولج اپرگا هک مدرک
تروصده رد اما ؛ تسادختسد هب بلاطم هّمه
یکی زور کی بلاطم نیا یارب ادختسا نکم
دز ادنیب ولج ار رگیدی کی ادرفو ولج دز ادنیب ار
«میداد ماجنا ار نیا ام» میوگب میهاو خبرگا آلا و
و رفکلوا ش دوخ نیا هک ، میریگب دوخ هب و
!تسا راده دنخّ لاصا هک هئسم نیا ؛تسا کرش
ی اپر هب هک دوبی شآ کی نیا تروصده رد اما
میدادی م ماجنا تسیابی م و دوب ه دش هتشونام

ولی بعد از اینکه الحمدلله مطالب شکل پیدا کرد، من متوجه این مسئله شدم که انسان همه مطالب را هم نمی‌تواند به افراد تفهیم کند؛ چون خیلی از افراد در زمینه‌ای هستند که اگر انسان بخواهد واقعاً حقیقت مطلب را [بگوید، آنها نمی‌فهمند]. گرچه من در مطالب خودم و در عرایضی که می‌گفتم، آنچه به ذهنم می‌رسید افشا

کردم، و در مجالس عمومی و خصوصی آنچه به [ذهن] من می‌رسید من همه‌جا مطلب را گفته‌ام. س او در یگرد به‌صلاخه‌ک دنتسه‌اهی لیخی‌لو کی به به می‌هاوخب ار اهنیا ام رگا و دنتسه رهاظ زا مه ار رادقم کی‌نیا ،میربب لابل لوقعمه‌طقد شید رگا که مدرک س اسحانم و !دندهی‌م تسد به‌چ‌الاصا ،منکی‌راشفاپ‌ماعلام رد مهاوخب‌نیا زا ن‌کم‌ی‌نعید ؛دوشد لزلزتمه‌یضقتسا ن‌کم‌اسب روطبه‌بالطم زاربا رب ام رارصا زا تسا رایسب‌متفگ اذل .دوشد لزلزتمه‌یضقتسا ،ی‌قطنم و میتفگ دوب نام‌هفیظو ام که ی‌رادقم ن‌آ ،بخ دندش هجوتم ار نیا مه دارفا لله‌دمحلا

،طارفا رظنه‌طقد زا ده‌اوخی‌می‌سک رگا لامحده‌تشداد بخ ،دشاب هتشداد ش‌دوخ ی‌ارب ی‌تازاکترا بخ !؟درادل‌اکشده‌چ !دشاب ش‌دوخ ی‌ارب !دشاب رارق‌دارفا حقیق‌ار ام که ؟میتسه‌می‌قام رگم !دشاب حقیق‌ه‌ام .تسین‌ی‌اه‌لئسم‌نینچ ،ه‌ذ !؟تسا ه‌داد .میراد‌تیلو و تیلوت‌ی‌سک رب ه‌ذ و میتسه‌دارفا ،دورب‌نیدزا هی‌اپ و لصا ده‌اوخذ که ی‌دحن‌آ ات¹...مینکی‌من‌ایب‌ار‌ل‌ئاسم

تقوکی‌ار‌ن‌ارمچ‌موحرم‌دنک‌تمحر‌ادخ‌ی‌ترابع‌ناشیا به‌ع‌جار [ی‌نارهب‌ه‌ملاع] اقا‌ی‌ب و راکرپ‌مد‌آ» :دندومرفی‌م ؛دنتشداد‌ی‌من‌مشد‌بالق‌رد‌ن‌اتسدرک‌نیا‌رد «!ادصورس‌تفری‌م‌حلسم‌دارفا‌رس‌ی‌لاب‌الاصا‌ی‌نعید ؛تفر‌ی‌یاج‌رد ،تسا ه‌تسشن‌ش‌ه‌ناخذ‌رد‌فرط‌ن‌لاا‌قو‌برد [ش‌دوخ‌مان‌به‌] اجهم‌هرد ،دنتکی‌می‌راک

¹(ق‌ق‌م) .دوشی‌م‌ع‌طق‌ت‌وص‌اجنیا‌رد .

هذ؛ دمای منرد ش یادصد لاصا وا اما ! دنکی م
دندرکی م ل قنوا زای یاجرد هذو دادی م هیملاعا
دمحمل آ و دمحمی لعل صم ههلا